

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

«يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۲۱) قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنُ نَدْخُلُهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ (۲۲) قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۳) قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنُ نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ (۲۴) قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۲۵) قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» (۲۶)

آیه ۲۱ سوره مبارکه مائده همان حرفی است که اگر توجه داشته باشید، تقریباً اسرائیلی‌ها از قول حضرت موسی می‌گویند. «یا قَوْمِ»؛ ای قوم من! «ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ»؛ وارد این سرزمین مقدس شوید که «الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»؛ خدا اصلاً برای شما قرار داده است و کتابت کرده است. چون که این‌ها از همان ابتدا در معرض نافرمانی بودند و در آیات بعد هم همین معنا را نشان می‌دهد که این‌ها نافرمانی کردند، می‌گویند: «وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ»؛ و شما از روی ارتداد پشت نکنید. دچار رده و عقب‌گرد نشوید. به حالت قبلی خودتان برنگردید. «فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ»؛ در این صورت است که منقلب به خسارت می‌شوید، یعنی خاسر می‌شوید.

به مقدرات الهی تنها با تلاش می‌توان رسید

تقدیر سرزمین موعود بدون تلاش < تیه ۴۰ ساله!

قبل از ورود به اصل بحث یک بحث مهم این است که با این‌که کتابت وجود دارد و خدا به کتابت تکوینی، این کتابت تشریحی نیست، این کتابت تکوینی است و معلوم است که با این کتابت تکوینی این سرزمین برای این‌ها نوشته شده است ولی اگر کتاب تکوینی هم هست که در آیات

دیگر هم خدمت شما عرض خواهیم کرد که اگر کتابت تکوینی هم است، با این حال نیازمند سعی و تلاش است. یعنی این طور نیست که کتابت‌های تکوینی به این معنا باشد که بی تلاش انجام می‌شود! خدا این را برای شما گذاشته است منتهی باید تلاش کنید و برسید. خدا این را مقدر کرده است منتهی با تلاش مقدر کرده است؛ یعنی خود تلاش هم جزء پارامترهای داخل در این کتابت است.

۱- خیلی از اوقات ممکن است خدا به همین سبک بعضی چیزها را برای انسان مقدر کند. این را برای شما مقدر می‌کند با تلاش! مگر غیر از این هم می‌شود؟ بله.

۲- ممکن است شما تلاش کنید ولی اصلاً مقدر نباشد. یک رزقی برای کسی مقدر نیست ولی یک چیزی است که مقدر است ولی با تلاش مقدر می‌شود. لذا کتابت تکوینی به این معنا نیست که یک چیزی نوشته شده باشد و همین جوری این را به شما بدهند. حالا چه با تلاش و چه بی تلاش، نه این طور نیست! وگرنه اگر تلاش نباشد، اگر کار نباشد می‌بینید که همان چیزی که کتابت کردند چون با تلاش کتابت کردند نتیجه‌ی آن یک تیه چهل ساله می‌شود؛ یعنی با این که این را کتابت کردند، این را نوشتند که این برای شما باشد، منتهی چون با تلاش نوشته شده است، دیگر آن نیست. یعنی نتیجه هم نیست.

۳- گاهی اوقات هم فرد تلاش می‌کند ولی اصلاً این را برای او کتابت نکردند، خوب او تلاش می‌کند. البته **مزد تلاش** را می‌برد، **مزد نتیجه** را نمی‌برد. انسان خیلی از اوقات مزد تلاش خود را می‌گیرد. مهم این بود که تلاش کنیم و حالا این که به نتیجه می‌رسد یا نمی‌رسد این برای او مقدر نبود. برای او مقدر نبود که یک چنین چیزی را به او بدهند، وظیفه‌ی او تلاش بود، وظیفه‌ی خود را انجام داد و اجر تلاش خود را هم می‌برد، لذا این چیزی که در این آیه است که این سرزمین مقدس را خداوند برای شما مقدر کرده است به این معنا نیست که بی تلاش باشد.

حالا اگر آیات سوره اعراف را که ببینیم این معنا واضح‌تر هم می‌شود.

و اما آن حرفی که اسرائیلی‌ها می‌زنند و این آیه هم همین حرف را تا حدّی تعیین می‌کند. این‌جا شما بحث ارتداد را می‌بینید، بحث رده‌ی به سمت عقب، بازگشت به سمت قبل را می‌بینید. ببینید تعبیر را دقت کنید، رده‌ی به سمت پشت؛ یعنی شما عقب‌گرد دارید و یک مرتبه عقب‌گرد نکنید. به این معانی دقت کنید! برای این قوم چه عقب‌گردی مطرح است؟ این قومی که بالاخره برده بوده است و آزاد شده است و حالا منظور این است که شما برنگردید و به طور مجدّد برده نشوید؟ خوب این‌ها که در معرض بردگی مجدّد نبودند! آیه‌ی قبل آن که بحث شد، راجع به این بود که شما راجع به برخوردار هستید (که این کلمه‌ی بسیار خوبی بود که یکی از دوستان به کار برد و ما زبان پیدا کردیم)

این برخوردار از طاعت مفترضه شدن؛ یعنی شما «وَجَعَلَكُمْ مَلُوكًا» شما برخوردار از طاعت مفترضه شدید، شما شرایطی را داشتید که برخوردار طاعت از مفترضه نبودید. حالا شما برخوردار از طاعت مفترضه شدید. حالا بیایید با این طاعت مفترضه که پیدا کردید وارد یک سرزمینی شوید. ورود در یک سرزمین علی‌انحاء مختلفه است. یک نحو از ورود داریم که بدون هیچ چیزی است و مثل این است که یک جماعتی ویزا بگیرند و به یک کشوری بروند. این یک سبک دخول در یک مملکتی و کشوری است. قطعاً این‌جا این مراد نیست که شما وارد سرزمینی شوید که مثل این که آدم ویزا می‌گیرد و به مکه می‌رود، قطعاً این ورود نیست و خود آیات هم این را نشان می‌دهد که حالا عرض می‌کنم.

یک ورودی وجود دارد که ورودی است که در آیه سوره مبارکه فتح، آیه ۲۷، می‌بینید! خوب سوره‌ی فتح که آیه‌ی ۲۷ آن یکی از آیاتی است که واقعاً این‌ها را تکان داده است؛ یعنی یکی از آزمایش‌های بزرگ خدا برای همان دوره‌ی خود آن‌ها بوده است. ببینید آدم یک داستانی دارد که حالا این را در داخل پراتنژ عرض می‌کنم. خزمیه بن ثابت انصاری معروف به ذو‌الشهادتین که امام او را ذو‌الشهادتین نامیدند و این یکی از همان تله انفجاری‌هایی بود که بعداً منفجر شده است که

در محاکم قضایی شهادت یک نفر از آن‌ها دو نفر محسوب می‌شده و بعد در مقابل خلیفه‌ی وقت این را احتجاج می‌کنند و می‌گویند: می‌دانید که من ذوالشهادتین هستم؟ می‌گویند: بله! می‌گویند: پس من این را می‌گویم؛ یعنی شهادت او دو شهادت محسوب می‌شد که این روی یک معرفت دینی خاصی بوده و البته این قاعده نیست. قاعده‌ی محاکم قضایی براساس «بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ» است. خود حضرت هم می‌گویند: «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ»^۱ منتهی مراتب گاهی اوقات خروج از این قاعده بوده است که یکی از آن‌ها همین ذوالشهادتین است. خزیمه بن ثابت این‌طور بوده است که یک شتری را پیغمبر از کسی در بازار می‌خرد و بعد یکی از منافقین به این شخص می‌گوید که با چه قیمتی خرید؟ می‌گوید: به این قیمت. می‌گوید: به سر تو کلاه رفته است. می‌پرسد: مگر چقدر می‌ارزید؟ آن شخص جواب می‌دهد: این قدر. پیغمبر که می‌آید معامله را بهم می‌زند و می‌گوید: من نفروختم. پیغمبر می‌گوید که تو این را فروختی. می‌گوید: من نفروختم. هر چقدر پیغمبر به او می‌گوید که تو این را فروختی، می‌گوید: نه من نفروختم! ملت دور آن‌ها جمع می‌شوند. خزیمه بن ثابت جمعیت را می‌شکافد و خودش را به پیغمبر می‌رساند و به آن شخص می‌گوید: من شاهد هستم. من شاهد هستم که پیغمبر این را از تو خریده است. همه به او می‌گویند: تو کجا بودی که این‌ها معامله می‌کردند؟ بعد از آن خود پیغمبر هم به او می‌گوید: تو کجا بودی که این حرف را می‌زنی؟ می‌گوید: شما از آسمان‌ها به ما خبر می‌دهید و ما قبول می‌کنیم، چطور یک شتر را قبول نکنیم؟ حالا بحث شهادت را کنار بگذارید و این معرفت دینی را ببینید آدم عشق می‌کند! می‌گوید: شما راجع به اخبار غیبی و آسمان‌ها خبر می‌دهید و ما قبول می‌کنیم، چطور در مورد این که شما یک شتر را خریدید را ما قبول نکنیم؟! این‌جا است که حضرت لقب ذوالشهادتین را بابت این شهادت به خزیمه می‌دهد.

در این‌جا هم در حقیقت چیزی که اتفاق می‌افتد **سنجش معرفت دینی** شخص است. در این داستان ورود در ... با یک رویایی پیغمبر می‌بینند که این‌ها «مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَ مَقْصِرِينَ» (فتح: ۲۷)،

وارد سرزمین مکه شدند و خدا هم این رویا را تصدیق می‌کند ولی خوب جریان تبدیل به صلح حدیبیه می‌شود و رؤیا محقق نمی‌شود و بعد از آن قربانیان را می‌کشند و بعد آن یک عده می‌گویند که شما گفتید که ما می‌رویم! گفتند: من نگفتم که همین سال می‌رویم، سال دیگر می‌رویم. در آن جا بود که افراد زیادی کم آوردند و یکی از جاهایی که خود عمر اقرار کرده است که من جایی بوده است که نسبت به پیغمبر شک کردم، در جریان حدیبیه بوده است که اقرار کرده است که من به پیغمبر شک کردم و شاید این هم در مجموعه جاهایی باشد که به پیغمبر شک کرده است. کثیر الشک بوده است.

به هر حال آیه خیلی خاص است یعنی خود آیه ۲۷ سوره فتح، تکلیف قضیه را مشخص کرده است.

«لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ»؛ خدا رویای رسول را تصدیق کرد، «لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ»؛ شما وارد مسجد الحرام می‌شوید. «إِنْ شَاءَ اللَّهُ»؛ «إِنْ شَاءَ اللَّهُ»؛ این شاء الله شبیه این شاء الله‌های ما نیست که معمولاً برای سر کار گذاشتن آدم‌ها استفاده می‌کنیم! «مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ»؛ در حالت «حلق و تقصیر» (سر تراشیده و ناخن گرفته)، نمی‌ترسید.

این قسمت آن عملاً شبهه‌ی کلی را حل کرده است که «فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا»؛ خدا یک چیزی می‌داند که شما نمی‌دانید. نمی‌دانید که «فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا»؛ خدا به جای آن یک فتح قریب قرار داده است که در صدر سوره آمده است: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا»؛ آن فتح مبین و این فتح قریب را خدا برای پیغمبر قرار داده است و حالا بحث ما راجع به این نیست.

بحث ما راجع به «لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» است. این هم یک سبک دخول است، یعنی شما وارد مسجد الحرام می‌شوید، به چه شیوه‌ای؟ «آمِنِينَ» معلوم است اگر شما تا الآن می‌خواستید وارد مسجد الحرام شوید «آمِنِينَ» نبودید و حالا «آمِنِينَ» هستید. شما می‌ترسیدید و حالا «لا

تَخَافُونَ» هستید. در خود آیه دارد که تکلیف این سبک از ورود را مشخص می‌کند. این هم یک فرم از دخول در یک سرزمین است که شما «آمِنِينَ» نبودید. حالا می‌خواهید «آمِنِينَ» شوید «لا تَخَافُونَ».

یک سبک از دخول همین است که شما در این آیه می‌بینید که در آیه سوره مائده اگر شما به خود سیاق آیات دقت کنید، این دخول به شیوهی «آمِنِينَ» نیست. به شیوهی اوّل که نیست، به شیوهی «آمِنِينَ» هم نیست، چرا؟ این دخول همراه با اخراج افراد دیگر است. دقت کنید! این دخول، دخولی است که باید بزنید، بجنگید، غلبه پیدا کنید، بیرون کنید و خود داخل شوید؛ یعنی چیزی که شما در این آیات می‌بینید این نیست که تا الآن «آمِنِينَ» نبودید و الآن «آمِنِينَ» هستید! تا حالا مزاحم شما می‌شدند و الآن دیگر مزاحم شما نمی‌شوند. نه! باید وارد یک سرزمین مقدّس شوید. این‌ها را بزنید و غلبه پیدا کنید. باید غلبه پیدا کنید، صرف امنیّت نیست. همه‌ی این‌ها عباراتی است که از متن آیه است، دقت می‌کنید دیگر؟ آن دو نفری که خدا برای آن‌ها در آیه‌ی ۲۳ نعمت داده بود که: «قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ» این‌ها کسانی هستند که از خدا می‌ترسند، «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا» که خداوند به آن‌ها نعمت داده است که معلوم می‌شود این‌ها چه چیزی است، این‌ها می‌گویند: «ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ»؛ از در به سمت این‌ها حمله کنید «فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ»؛ تا وارد شوید، غلبه می‌کنید، پس معلوم می‌شود که غلبه است. معلوم است که اخراج است؛ یعنی کار به اخراج و غلبه باید حل شود. این کار از دخول، این طور وارد شدن، جزء ورود برای تشکیل حکومت نیست؛ یعنی فقط برای حکومت تشکیل دادن و رهبری و غلبه پیدا کردن است که لازم است شما یک عده را بزنید و شما در رأس بنشینید و این اخراج هم به یک عبارتی اخراج از حاکمیّت است؛ چون که ببینید این آدم‌های متمرّد در آیه‌ی ۲۲ می‌گویند: «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنْدُخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا»؛ ما وارد نمی‌شویم تا آن‌ها خارج شوند، «فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ» یک آدم‌های خوش‌خیالی که این‌ها بیرون بروند و ما

داخل می شویم. «إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ» ببینید این طور راحت طلبی هایی که یک قومی دارند، اولاً «قَوْمًا جَبَّارِينَ» این ها قوم جبار هستند. بعد هم ما داخل نمی شویم، اول این ها بیرون بیایند ما داخل می شویم! این عین بهانه گیری است. مگر یک قوم جبار منتظر این می شود که بیرون بیاید تا شما داخل شوید؟! برای چه بیرون بیاید؟! این ها بحث اخراج را می کنند ولی آن «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» (مائده: ۶۹)، بحث اخراج را نمی کنند. بحث غلبه را مطرح می کنند. این ها می گویند که آن ها باید بیرون بیایند تا ما داخل شویم، ولی این «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» این ها این بحث را مطرح نمی کنند، بحث غلبه را مطرح می کند،

نزدیک ترین سناریویی که آدم برای این احساس می کند، بحث غلبه است؛ یعنی قرار است شما یک حاکمیتی را سرنگون کنید و یک حاکمیت جدیدی را در آن جا احداث کنید، همان طور که در انقلاب ها انجام می شود. انقلاب ها این طور نیست که یک مملکتی را از آن جا بیرون کنند، انقلاب ها به این شکل است که یک حاکمیتی سرنگون می شود و یک حاکمیت جدیدی سرکار می آید.

این تحلیل را شاید من بارها خدمت شما عرض کرده باشم که این طور نیست که مردم حالا یک مردمی می شوند که مخلص و در بست در اختیار حاکمیت باشند. این چیزی که امیر المؤمنین می گوید: «النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالْدُّنْيَا»^۲؛ مردم با ملوک و دنیا هستند، این طور نیست که تا حاکمیت عوض شد یک عده آدم بمیرند! نه! زندگی باز هم برقرار است، بازار سر جای خود می چرخد و همه چیز سر جای خود قرار دارد؛ به یک عبارتی این طور نیست که مملکت از هم پاشیده شود. این تحلیل را گوش کنید چون که افراد زیادی این را می گویند که در راهپیمایی روز ۲۲ بهمن مگر چه تعداد از مردم شرکت می کنند؟ در مقابل کل مردم مگر چه تعداد از مردم در راهپیمایی شرکت می کنند و مدافع اسلام و انقلاب هستند؟ گاهی هم در جواب این ها اعداد و ارقامی می گوییم مثلاً می گوییم در راهپیمایی ۲۲ بهمن پنج میلیون نفر شرکت کرده بودند. خوب اگر ما یک حسابی کنیم اصلاً در خیابان ها جا نمی شود. یعنی اگر ضرب و تقسیم کنیم و از بلوارها کم کنیم اصلاً جا

نمی‌شود! اصلاً این‌طور نیست که مثلاً از یک تهران با جمعیت هفت میلیون، ما پنج میلیون شرکت کننده داشته باشیم. ببینید بر روی این تحلیل خیلی فکر کردم تا به این نتیجه رسیدم که این فلش یک خط دارد و یک جهت دارد. بدنه‌ی اصلی همان خط فلش است که هیچ جهتی ندارد، آن فلشی که نوک این پیکان قرار می‌گیرد، این جهت کل خط را مشخص می‌کند. یعنی اگر شما نگاه کنید می‌بینید که کل خط در یک جهت خاصی است. خود همین یک فلش کوچک یعنی دو پاره خطی که تقاطع دارند، اگر بردارید و آن طرف بگذارید جهت کل فلش عوض می‌شود و به آن طرف می‌شود! لذا این کسانی که به عنوان نوک پیکان حرکت‌ها قرار می‌گیرند... مردم در هر حکومتی هستند، حالا هم در این حکومت هستند و در حکومت بعدی هم هستند، در حکومت قبلی هم همین آدم‌ها بودند. آن موقع زندگی خود را داشتند الآن هم زندگی خود را دارند، آن موقع روزه می‌گرفتند و الآن هم روزه می‌گیرند، یعنی همین مردم... ولی این که مملکت می‌خواهد چکار کند، این مملکت دارد با آمریکا مبارزه می‌کند، این مملکت در مقابل اسرائیل ایستاده است. ببینید اگر این مملکت به این مملکت تبدیل می‌شود، به خاطر آن نوک پیکان است که جهت آن معلوم می‌شود و گرنه ما اگر نوک پیکان را عوض کنیم این مملکت با آمریکا رفیق است. این مملکت با اسرائیل کاری ندارد. این را دقت کنید، حرف مهمی است. جواب‌های بی‌راه دادن و بیهوده که نه! همه‌ی مردم با آمریکا مخالف هستند!

یک سری احکام هستند که به آن‌ها احکام فرد می‌گویند و یک سری از احکام، احکام اجتماع است. اجتماع برای خود یک حکم دارد. شما احکام فردی را به اجتماعی و احکام اجتماعی را به فردی نمی‌توانید تسری بدهید. این چیزی را که ما می‌گوییم، حکم اجتماع است. همین آدم‌های این چینی در اطراف حضرت موسی در سرزمین موعود مستقر می‌شوند! شاید به دلیل وجود چندین نفر، این‌طور هم است معمولاً چندین نفر هستند که این عده آدم جهت فلش‌ها را مشخص

می‌کنند که به کدام سمت باشد. در آخر هم خود آیات می‌گویند که این‌ها در همان سرزمین موعود خود مستقر می‌شوند.

پس نزدیک‌ترین تعبیری که به نظر آدم می‌آید این است که شما طاعت مفترضه نداشتید و حالا دارای طاعت مفترضه هستید، برخوردار از طاعت مفترضه هستید، بیاید به داخل این سرزمین بروید. این دخول، دخول تشکیل حکومت است.

دوستان سؤال کردند که تشکیل حکومت را از کجا درآوردید؟ تشکیل حکومت از مجموعه‌ی آیات در می‌آید که شما دخولی را تصویر می‌کنید که باید یک عده را سرنگون کنید تا وارد شوید. خوب مگر می‌شود شما یک مملکتی را سرنگون کنید ولی یک مملکت جدید با یک مدیریت جدیدی نسازید؟! مگر می‌شود امام بیاید شاه را سرنگون کند و بعد مملکت همین‌طور رها شده باشد؟! امام در همان تئوری‌های خود این برنامه را داشت که من این‌ها را سرنگون می‌کنم و خود ما همین مردم مملکت تشکیل می‌دهیم.

پس نتیجه‌ی این برخورداری از طاعت مفترضه این است که «**يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ**» وارد این سرزمین مقدس شوید و این‌ها را سرنگون کنیم و بیرون کنیم، یا غلبه پیدا کنیم و حاکمیت را سرنگون کنیم.

ارتداد از ولایت: مرتدی که نماز می‌خواند!

این نکته‌ی مهمی است که حالا مشخص می‌شود معنی رده چه چیزی است؟ معنی ارتداد، «**مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ**» (مائده: ۵۴) این مفهومی که در روایات قطعی ما آمده است که «**ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثَةً**»^۳ خیلی عجیب است که بعد از رسول الله همه مرتد شدند. خوب شما ارتدادی را باید تصویر کنید که با نماز پنج وقت سازگار باشد. یعنی پنج وعده نماز می‌خوانند، همان نمازی که پشت پیغمبر می‌خوانند را حالا پشت دیگری می‌خوانند. یک ارتدای ثابت کنید که با این موضوع سازگار باشد. این چیزی که ما می‌گوییم این ارتداد در «**ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا**

ثَلَاثَةٌ» می‌گویند این ارتداد از ولایت است. ارتداد از ولایت یعنی چه؟ یعنی ارتداد از همین طاعت مفترضه. این به ارتداد می‌کشد و البته حکم مرتد فقهی را ندارد طبیعتاً به جهت فقهی هر کدام جریانات خود را دارد. آن ارتداد فقهی حکم خود را دارد، مسئله‌ی خود را دارد ولی چطور می‌گوییم که این ارتداد از ولایت است؟ شما همین جا کلید خوردن بحث ارتداد را این جا می‌بینید که بعد از آن در آیات ولایت در همین سوره مائده اگر آیه‌ی ۵۴ و ۵۵ را ببینید آن موقع معلوم می‌شود که وقتی گفته شد که آیه ۵۴ برای قوم فاسق است، قوم فاسق قرار است چه کاری انجام دهد؟ وقتی در روایات در مورد آیه‌ی ۵۴ گفتند که انگار به قوم فارس رو می‌کند. خوب؟ منظور قوم فارس است. قوم فارس قرار است چه کاری کند؟ از این قسمت آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ» اگر شما به همه‌ی ظواهر دینی حساب کنید، کسانی که به مکه و مدینه مشرف شدند می‌گویند: حجاب‌ها آن چنانی است و نمازها آن چنانی است و قرآن‌ها آن چنانی است و نماز تراویح آن چنانی! حالا این قوم فارس قرار است که کدام رده را جبران کند؟ اصلاً این‌ها با چه ارتدادی مواجه هستند که به این‌ها می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ» اگر اسلام در نقطه‌ی ضعف خود بود می‌گفتند که این‌ها با ارتداد از اسلام مواجه هستند؛ به دلیل این که این قدر ضعیف شدند که ممکن است که در راه اسلام کم بیاورند و عقب بکشند. اتفاقاً اسلام در نقطه‌ی اوج خود است و از آن به بعد هم در نقطه‌ی اوج حرکت می‌کنند! یعنی فتوحات در دوره‌ی عمر، اسلام را به جهت آن امپراطوری اسلامی در نقطه‌ی اوج نگه می‌دارد. این‌ها مواجه با چه نوع ارتدادی هستند که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ» اگر کسی از دین مرتد شود که این ارتداد از دین می‌شود، «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»؛ خدا یک قومی را خواهد فرستاد که خدا آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها هم خدا را دوست دارد. «أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ» ببینید، سبک این دوست داشتن در چشم کفار است. سبک این نوع دوست داشتن، این مدلی است. یعنی توی چشم کفار! «أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ»

فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ؛ ملامت هیچ ملامت‌گری را هم گوش نمی‌کنند، «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» این‌ها همان ارتداد می‌شود که در آیه‌ی بعد می‌بینید که بحث ولایت مطرح می‌شود.

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (مانده: ۵۵) وقتی آدم یک مقدار راحت‌تر با آیات پیش می‌آید، می‌بیند که نه! انگار آیه خود را نشان می‌دهد. یک مقدار دقت لازم دارد، یعنی دقت این‌که به عقب برنگردید! یک مرتبه عقب‌گرد ننزید، این عقب‌گرد زدن اگر منظور بار دیگر باشد، اگر منظور این باشد که شما عقب برنگردید مثلاً شما برده نشوید. اصلاً این‌ها در معرض این کار نبودند؛ چون رد شده بودند و از دست فرعون آزاد شده بودند. یعنی چه که شما دیگر برده نشوید؟

(سؤال) ببینید این آیه می‌گوید که وارد این سرزمین شوید و به ارتداد کشیده نشوید. یعنی این دو عبارت به هم مرتبط است. وارد سرزمینی مقدّس شوید و گرفتار ارتداد نشوید. آن «يُولُونِ الدُّبْرَ» (قمر: ۴۵) است که می‌گویند که به عقب برنگردید. آن با این واژه در قرآن می‌آید و با واژه‌ی ارتداد نمی‌آید. این یعنی این‌که عقب‌گرد ننزید! نمی‌گوید همین‌طور که راه می‌روید، بروید جلو و وارد سرزمین شوید! یعنی حالا برنگرید عقب خود را نگاه کنید! یک چنین عبارتی از این آیه در نمی‌آید. خود عبارت قرآن می‌گوید: وارد سرزمین بشوید و عقب‌گرد ننزید.

آن واژه‌ی «دُبْر» این فرمایشی که شما دارید، در آیه «وَمَنْ يُولَّهُمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ» در سوره مبارکه انفال، آیه ۱۶ می‌بینید پشت کردن در قرآن با این واژه می‌آید. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ»^۴. به ادبار و ارتداد پشت کردن معنا می‌کنند، ولی در عربی باید یک دقتی به این صورت می‌آید. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا»؛ با این‌ها به صورت گروهی برخورد کنید «فَلَا تُولَّوْهُمُ الْأُدْبَارَ»؛ به آن‌ها پشت نکنید؛ یعنی فرار نکنید. این «تُولَّوْهُمُ الْأُدْبَارَ» که از واژه‌ی «دُبْر» به معنی اسفل اعضای پشت است که این نوع از گفتن هم خیلی تحقیرآمیز است، «فَلَا تُولَّوْهُمُ الْأُدْبَارَ» و بعد از آن «وَمَنْ يُولَّهُمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ» کسی که بخواهد این‌طور فرار کند «إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ

مُتَحَيِّزاً إِلَىٰ فِئَةٍ؛ مگر این که بخواهد کار تاکتیکی بکند، جامع این کار یعنی تاکتیکی. کسی حقّ فرار از دشمن ندارد یا باید موضع جنگی را عوض کند که «مُتَحَرِّفاً لِقِتَالٍ» شود، یا باید «مُتَحَيِّزاً إِلَىٰ فِئَةٍ» باشد یعنی برگردد و با یک نیروی جدیدی وارد شود. این که شخص می‌رود که می‌رود؛ این فرار است؛ مثلاً کسانی که می‌خواهند دورخیز کنند، دیدید مثلاً یک شیار دو متری، یک جوی دو متری وجود دارد و حالا اگر یک متر و نیم آدم بخواهد دورخیز کند و یا نه اصلاً ده متر بخواهد دورخیز کند، ولی دو کیلومتر که دورخیز نمی‌کنند! اگر دیدید کسی به عقب می‌رود و می‌گوید: من می‌خواهم دورخیز کنم و بپریم، معلوم است که دارد فرار می‌کند. این دورخیز نیست.

خیلی از اوقات در مبارزه‌ی با دشمن آدم دورخیز نمی‌کند، بیشتر فرار می‌کند. کسانی که از بیرون نگاه می‌کنند می‌بینند که این کار شبیه دورخیز نیست! آدم یا باید موضع خود را عوض کند و کاملاً بتواند در موضع بهتری بتواند ضربه بزند یا باید برگردد و با یک گروه مجهّزی تا بتواند حمله کند، فقط حمله مطرح است و الّا دیگر پشت کردن نیست. پشت کردن باشد می‌گویند: «وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَةً» به آدم این طور می‌گویند. این هم با این واژه می‌آید.

این چیزی که ملازم هم‌دیگر بیان می‌شود، این ورود در سرزمین و عدم ارتداد، یعنی چه که شما نعمتی داشتید و آن نعمت این بوده است که شما برخوردار از طاعت مفترضه شدید؛ یعنی یک زمانی بود که طاعتی در شما نبود و حالا انبیا آمدند و طاعت مفترضه در شما آمده است، پس اگر کسی به عنوان نماینده می‌گوید که فلان کار را انجام دهید این کار باید بکنید! این کار اجر دارد؛ یعنی شما برخوردار از چنین چیزی شدید. وگرنه کسی در مبارزه‌ی با شاه پهلوی، می‌توانست دماغ کسی خون بیاید؟ مگر برخوردار از طاعت مفترضه باشد. در جبهه‌ها، برای انجام تک تک عملیات‌ها از امام اجازه می‌گرفتند. تک تک عملیات‌ها را، چون اگر با عملیات کردن اگر از دماغ کسی خون بیاید، حق ندارد چنین کاری انجام دهد. فقه ما به شخص اجازه نمی‌دهد مگر این که کسی برخوردار از طاعت مفترضه باشد که بتواند چنین کاری انجام دهد! برود آدم بکشد، برود

کشته شود، مگر این که کاملاً در دفاع کشته شود و اگر بخواهد خودش حمله کند و نظامی را ساقط کند، باید برخوردار از طاعت مفترضه باشد.

برای همین است که ساقط کردن نظام «علی نَحْوِین» یک نحو آن با طاعت مفترضه انجام می‌شود و تمام کشتگان آن جزء شهدا محسوب می‌شود. یک نحو آن، وقتی نظام‌های دنیا را ساقط می‌کنند آن به طاعت مفترضه انجام نمی‌شود، بلکه من باب «تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» (آل عمران: ۱۴۰)؛ این ایامی که دست به دست بین آدم‌ها می‌چرخد، این شخص او را سرنگون می‌کند و آن شخص دیگری را سرنگون می‌کند و یک عده دمکرات و جمهوری‌خواه به جان یکدیگر می‌افتند و در آخر یک گروه سوّمی می‌آید و همه را سرنگون می‌کند.

ولی در این سبک سرنگونی قرار نیست کسی، کسی را سرنگون کند، لذا کم کم به فرهنگ قرآن نزدیک می‌شویم.

یک حرف اصلی دیگر، این است که این که حرف اسرائیلی‌ها شد؟! «كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ» این‌ها رفتند و در این جا برای آن‌ها یادداشت شده بود، نوشته شده بود، رفتند آن جا را فتح کردند، الان مشکل شما با این‌ها چیست؟! شما باید بگردید و به قواعد کلی باب رجوع کنید. از قواعد کلی باب این است که شما اگر کسانی این‌ها را سرنگون کنند، چه اشکالی دارد؟ همین قوم خود حضرت موسی با چه مجوّزی آن عمالقه‌ای که در آن سرزمین ساکن بودند، شما با چه مجوّزی یک ملّتی را از سرزمین خودشان بیرون کردید؟ آمدید و این نظام را سرنگون کردید؟ به چه مجوّزی چنین کاری کردید؟

جواب این است که به مجوّز موسی، به مجوّز حجّت عصر. حجّت عصر گفته بود که سرزمین مقدّس به دست آدم‌های نااهل افتاده است، این سرزمین مقدّس باید پاکسازی شود. شما به همین مجوّز عمالقه را سرنگون کردید. و «حُكْمُ الْأَمْثَالِ فِي مَا يَجُوزُ وَ فِي مَا لَا يَجُوزُ وَ أَحَدٍ» حالا شما مگر مقدّس ماندید؟! قومی که حالا به «كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (اعراف: ۱۳۶) تبدیل شده است و به قوم

متمرد تبدیل شده است و به «يَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقِّ» (آل عمران: ۲۱) تبدیل شدند! که در روایت آمده است که این‌ها روزی هفتاد پیغمبر می‌کشتند. یعنی این‌قدر پیغمبر داشتند! که این‌ها از ویژگی‌های این قوم بوده است که پیغمبر زیادی در بنی اسرائیل ظهور کرده است و این‌ها به کشتن روزانه‌ی پیغمبر عادت دارند. خوب قومی که به این‌جا رسیده است و از آن ارزش‌های خود فاصله گرفته است دیگر این قوم مقدس نیست به شاهد داخلی، این قوم مادامی که مقدس نشد وارد سرزمین مقدس نشد. این‌طور نیست که مادامی که قوم متمرد هم بود وارد سرزمین مقدس شد، مادامی که حرف موسی را گوش نکردند، وارد سرزمین مقدس نشدند. اولاً من باب «وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ» (نور: ۲۶)، و من باب این‌که زمین برای خدا است، زمین برای کسی نیست؛ زمین جزء اموال خدا است و مالکیت آن با خدا است؛ یعنی آن‌چه که مالکیت آن با خدا است، خود خدا بر روی این زمین تدبیر کرده است که ارض مقدس به دست آدم‌های مقدس باشد. اگر الآن می‌بینید که ارض مقدس به دست آدم‌های غیرمقدس است به خاطر این است که آن تلاشی که عرض کردیم، آن تلاش وجود ندارد. برای همین امام می‌گویند که این ملت با این سرزمین سازگار نیست. برای همین است که «ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ» (مائده: ۲۳)؛ اگر از همان در این‌ها را بزنید، این‌ها خارج می‌شوند. این‌ها ساقط می‌شوند.

غیر مقدس با سرزمین مقدس اصلاً سازگاری ندارد. این‌ها همین‌طور به صورت لق در آن‌جا مانده است. اگر می‌بینید که اسرائیل در آن‌جا جا خوش کرده است، آدم‌های متمرد آن‌جا جا خوش کرده است، این کسانی که مستکبرین عالم هستند در آن‌جا جا خوش کردند، به خاطر این است که هیچ تلاشی وجود نداشته است؛ یعنی در حقیقت هیچ تلاشی به سمت حرکت نیست و همه گرفتار یک تیه چهل ساله شدند. همه گرفتار یک سرگشتی چهل ساله شدند که با این‌ها باید چکار کرد؟ امام می‌گوید که اگر همه‌ی مسلمان‌ها یک سلطل آب بریزند که این‌ها را آب می‌برد. لذا می‌بینید که همین جنگ ۳۳ روزه، جنگ ۲۲ روزه و ... یک مقداری ابهت این‌ها را شکست که

که این‌ها که می‌گویند این‌ها این قدر ابهت دارند، ندارند! این‌ها با آب دهان به این سرزمین وصل شدند. این‌ها با آمریکا فرق دارند. این انسان‌های غیر مقدّس در سرزمین مقدّس به آب دهان وصل هستند. چون حمله نیست تیه چهل ساله هم هست! شما به همان مجوّزی که قوم موسی وارد این سرزمین شد، این‌ها با این سرزمین که کاری نداشتند؛ یک موقعی است که شما می‌خواهید از سرزمین مصر انتقام بگیرید، تقاص بکشید، با این سرزمین چکاری دارید؟ شما که در این سرزمین نبودید. چرا وارد این سرزمین می‌شوید؟

جواب: به همان حکمی که موسی این‌ها را از این سرزمین بیرون کرد، حجّت عصر می‌تواند این‌ها را از این سرزمین بیرون کند.

آیه ۱۲۸ سوره مبارکه اعراف را نگاه کنید، نکته‌ی جالبی در این آیه‌ی ۱۲۸ و ۱۲۹ است. اصلاً خدا شرایط جدید را که فراهم می‌کند حتّی با تلاش‌ها و... این شرایط را به عنوان یک چیز جدید به این‌ها می‌دهد تا ببیند این‌ها چکار می‌کنند؟! «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»؛ زمین را ارث می‌برند. خوب چه کسی؟ «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» این‌ها گفتند: «قَالُوا أَوْدِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا»؛ تو ما را قبل از این که برای ما بیایی «تَأْتِيَنَا»؛ ما از دست تو حرص می‌خوردیم «وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا»؛ و بعد از آن هم ما را حرص می‌دهی، یعنی کلاً ما را اذیت می‌کنی! دائم ما را ناراحت می‌کنی. حضرت نمی‌گوید که من چه زمانی شما را حرص دادم؟ بالاخره وجود این‌طور آدم‌ها، وجود مصلحان اجتماعی که دائم آدم‌ها را متوجّه چیزهای دیگر می‌کنند، روی اعصاب است! «قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ»؛ حضرت می‌گوید: شاید که پروردگار «أَنْ يَهْلِكَ عَدُوُّكُمْ»؛ این «عَدُوُّ» شما را هلاک کند «وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ» (در حقیقت این وعده را می‌دهد) که شما را مستخلف در زمین کند و دشمنان شما نابود شود، «فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»؛ حالا خدا می‌بیند که شما الآن چکار می‌کنید؟ ببینید چقدر این آیه به این سبک داریم!... «فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»، «لَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» (یونس: ۱۴)؛ این که شما که ادعا می‌کردید

که فلان کار را می‌کنیم و این کار را می‌کنیم، حالا ثابت کنید که شما الآن چکار می‌کنید؟ شما که پسرخاله‌ی ما نیستی! اگر هم شرایط جدید، حاکمیت جدید در دست شما قرار گرفت، این گوی و این میدان! ببینیم شما چکار می‌کنید؟!

یک کسی که اصلاً آدم مهمی نبود، یک ایده‌ی جالب به ذهن او رسیده بود، می‌گفت: من فکر می‌کنم که این حکومت‌ها و تشکیل حکومت‌ها و رئیس‌جمهور شدن‌ها، مثل کارگاه‌های اتومکانیک است، این نقشه‌برداری دانشگاه را دیدید که هر ترمی دانشگاه را نقشه‌برداری می‌کنند؟ بحث این نیست که می‌خواهند دانشگاه را نقشه‌برداری کنند، نقشه دانشگاه را ندارند، این‌ها تمرین است. حالا شما یک بار نقشه‌برداری کنید و ببینیم که شما چکار می‌کنید؟ حالا شما این موتور این ماشین را نگاه کن، حالا یک بار تو بیا این کار را انجام بده. تو که می‌گفتی نباید موتور را این جوری پایین آورد، بالا برد! حالا خود بیا این کار را انجام بده. این همین است که قرآن می‌گوید: **«لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»**؛ ما این‌ها را می‌دهیم، شما را در زمین خلیفه قرار می‌دهیم، اگر درست عمل نکردید شما را هم ساقط می‌کنیم، به همان دلیلی که بقیه را ساقط کردیم و شما را آوردیم و حالا هم اگر شما آن‌طور که باید عمل نکنید، شما را هم ساقط می‌کنیم و یک عده‌ی دیگر را می‌آوریم! این همان فرهنگ قرآنی است که این عبارت‌ها را دارد که اگر شما راه درست را طی نکنید، **«وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا»** (ابراهیم: ۴۵) آدم نمی‌داند که این تشویق است یا تهدید؟ می‌گوید: شما را گذاشتیم **«فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا»**؛ شما را در مساکن همان آدم‌هایی که ظلم می‌کردند گذاشتیم. جا دارد این را آدم به هیئت حاکمه بگوید: می‌بینید که قبلاً این کاخ‌های ریاست جمهوری دست یک عده افراد دیگری بود، شما هم به همین جا می‌روید، حواس خود را جمع کن! **«وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا»** این کاخ‌ها یک مدتی دست افرادی مثل پهلوی بود، این‌ها را ساقط کردیم که حالا شما آمدید. این جا است که می‌گویند تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت است. یعنی **«لظلمهم»**؛ به خاطر ظلمی که کردند، آن‌ها را زدیم و ساقط کردیم و شما الآن

جای آن‌ها نشستید! حالا شما را ساقط می‌کنیم و یک شخص دیگر می‌آید می‌نشیند! این‌ها تشویق‌های همراه با تهدید قرآن است. «وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا».

(سؤال) این حرمت به خاطر این است که وقتی این‌ها مقدس نبودند، «فَأَنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ» (مائده: ۲۶) می‌دانید که این حرمت، حرمت تکوینی است. به ادمه‌ی آیه نگاه کنید: «قَالَ فَأِنَّهَا» خدا گفت: «مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ»؛ این حرام است. این حرام‌های تشریحی نیست. این حرام مثل «وَوَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ» (قصص: ۱۲) است که ما شیر مادرهای دیگر را بر موسی حرام کردیم. این حرام که تشریحی نیست، حرام تکوینی است. «فَأَنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ»؛ این حرام است. مادامی که این‌ها بخواهند با این سبک باشند، با این وضعیّت باشند، با این که کتابت کردیم این‌ها نمی‌توانند بروند.

آیه ۱۳۶ اعراف را هم ببینید. تکمیل وعده‌ی الهی به دلیل آن تلاش مربوطه‌ای است که عرض کردم لازم دارد. «فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ» آن قسمت داستان این‌جا در سوره اعراف تکمیل می‌شود، «فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» یعنی وقتی می‌گویند که این آیات مثالی و ثنوی هستند و به هم منعطف هستند؛ یعنی همین! شما وقتی سوره اعراف می‌خوانید اصلاً این معارف را سوره مائده ندارد.

(اعراف: ۱۳۷): «وَأَوْزَتْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا...»

شما می‌بینید که این‌ها یک قومی را سرنگون کردند و بعد از آن که «وَأَوْزَتْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ» (اعراف: ۱۳۷) ولی این‌جا یک سری نقطه‌چین وجود دارد که باید این نقطه‌چین‌ها را

با سوره‌ی مائده پر کنید (fill out the blank)

«وَأَوْزَتْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ»؛ این قوم مستضعف را، «مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» بعد از آن تازه می‌فهمید که تعبیر از مستضعف در این‌جا با آن روایتی که دیروز عرض

کردیم که این‌ها مستضعف هستند، مستضعف بودن صرفاً به معنی خفیف و خوار بودن نیست. بهرمندی از چیزهایی است که طبق روایت اسم علی و اولاد علی، مستضعف می‌شود که به این‌ها مستضعف می‌گویند! «وَأَوْزَتْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا»؛ یعنی به آن قوم مستضعف، مشرق و مغرب آن زمینی را دادیم که ما به آن برکت دادیم که این‌جا تقریباً معلوم است که آن ارض مقدس کجاست.

گاهی اوقات در کتاب‌های تفسیری از حاشیه‌ی رود اردن نام برده می‌شود و در عمان و این‌جاها احتمال دارد ولی به نظر می‌آید همان مسجدالاقصی است. چون این تعبیر را راجع به مسجدالاقصی هم داریم. همه‌ی این‌ها ثنو به یکدیگر هستند که: «إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّتِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ» (اسراء: ۱). همین در سوره‌ی مائده این‌طور ذکر شده است که «الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ» و در اعراف دارد که: «مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» و در تفسیر دارد که «الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّتِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ».

ببینید «وَوَعَدْتُمْ كَلِمَةً رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا»؛ به واسطه‌ی پایمردی که لازم داشت و کردند، این وعده تمام شد. یعنی این‌ها یک وعده‌ی لق داشتند. «كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ» این وعده به واسطه‌ی پایمردی که کردند و حرف موسی را گوش دادند، این وعده تمام شد و گرنه در قسمت‌های قبل گرفتار تیه چهل ساله شده بودند.

(سؤال) به این دلیل که بعد از آن رفتند جنگیدند. بعد از آن دوره‌ی چهل ساله که این‌ها سرگشته شدند که خیلی هم جالب است، می‌گوید: این‌ها وارد شدند و با این‌ها نسلی عوض کردند و در چهل سال تقریباً نسلی عوض می‌شود، در روایت‌ها دارد که خیلی از آن آدم‌ها مردند و حتی بچه‌های آن‌ها مردند، ولی یک هویتی پیدا می‌کند، همین هویتی است که ادامه پیدا کرده است و آمدند و این‌ها وقتی که گرفتار آن سرگشتگی چهل ساله شده بودند و هرچه می‌چرخیدند نمی‌توانستند وارد این سرزمین شوند و این سرزمین را گم می‌کردند که این خیلی عجیب است!

یعنی زجر عجیبی است. ظاهراً می‌گویند: دور آن منطقه می‌چرخند و دائم از کوه‌ها بالا می‌رفتند. مثل این که شما می‌خواهید از این جا تا قم بروید و این چهل سال طول بکشد! گاهی اوقات وقتی آدم یک اتوبان یا یک دوربرگردان را رد می‌کند و نمی‌داند که از کجا برگردد، گرفتار تیه‌های چند دقیقه‌ای می‌شود! چندین بار تا به حال فکر کردم که این تیه‌های چهل ساله چقدر وحشتناک هستند! وقتی آدم یک رمپ را رد می‌کند نمی‌داند که چطور باید برگردد!

این‌ها در آن مدت زندگی می‌کنند و با تبلیغاتی که بوده است آدم‌های خوبی در میان این‌ها ظهور کردند و این آدم‌ها شروع می‌کنند و می‌روند می‌جنگند و آن‌ها را بیرون می‌کنند و در آخر مستقر می‌شوند.

(سؤال) یعنی «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ وَعَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنَا» تقدیم ذکری دارد و با «واو» هم تقدیم ذکری دارد. یعنی بعد از آن «وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ»؛ چیزی که آن‌ها ساختند را این‌ها خراب کردند و از بین بردند.

(سؤال) بله! این‌ها اول وارد ارض مقدّس شدند و حکومت تشکیل دادند و بعد از آن «وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ»؛ و بعد از آن سراغ امپراطوری اعظم رفتند.

(سؤال) این‌طور نیست. شما باید آیه ۵۸ سوره‌ی بقره را با آیه‌ی ۱۶۱ اعراف تکمیل کنید! این دو مورد را باید با هم نگاه کرد. این آیات دوآل یکدیگر هستند و بعد هم در برش آن داستانی که آمده است مهم می‌شود. یعنی این که هر آیه در چه برش داستانی آمده است، مهم است. لذا باید این‌ها را بخوانید. به این آیات مثنای خیلی باید دقت کنید.^۵

(سؤال) شیطان سلطان ندارد، ولی اگر کسی بخواهد خود را در گرده‌ی خود سوار کند این ممکن می‌شود که این مطلب در قرآن هم ذکر شده است که «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (نمل: ۱۰۰). در سوره‌ی ابراهیم این ذکر نشده است. وقتی می‌گوید: من سلطان ندارم، نه این که من اصلاً سلطان ندارم، یک عده را می‌گوید: من حنک و تحت‌الحنک آن‌ها

را می‌گیرم و می‌برم. «لَاخْتِيكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ» (اسراء: ۶۲) من یقه‌ی او را می‌گیرم و می‌برم. سلطان از این بالاتر می‌خواهید؟! در آیه‌ی ۱۰۰ سوره نمل دارد که «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»؛ کسی که او را تولی کند، یعنی ولایت او را قبول کند و به گرده‌ی خود سوار کند، خوب او هم حنک او می‌گیرد!

صلوات!

۱- الکافی، ج ۷، ص ۴۱۴.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۶۳.

۳- الکافی، ج ۴، ص ۱۳۲.

۴. (برای همین است که می‌گویند قرآن را به عربی یاد بگیرید! چون اگر شما ترجمه‌ی این آیات را به زبان فارسی و انگلیسی ببینید... من یک تطبیق کردم و دیده‌ام که ترجمه‌ها گویا نیست. یعنی اصطلاحات مستقر عربی را ندارد!)

۵. الان ما به دلیل این که کامپیوتر در اختیار داریم بیشتر اوقات آیات مثالی را راحت می‌توانیم پیدا کنیم، ولی مهم‌تر از همه قرآن زیاد خواندن است. مثلاً روزی یک جزء قرآن بخوانیم. حتی اگر نمی‌توانید بخوانید، آن را گوش دهید. اگر حوصله‌ی خواندن ندارید، به قرآن گوش دهید. قرآن زیاد خواندن با هیچ چیزی برابری نمی‌کند، حتی با تفسیر خواندن. این مطالب را جدی عرض می‌کنم. یعنی از کسی که چند پیراهن پاره بیشتر پوشیده! این را از من قبول کنید که قرآن زیاد خواندن اصلاً در همان حین که قرآن می‌خوانید، آیات دائم به ذهن شما می‌آید و جهش می‌کند که این آیه با این آیه مرتبط است و آن آیه با این آیه... و حالا در ماه رمضان هم عرض کردیم کسی که بهره‌ی ختم قرآن دارد، این خیلی خوب است، این فرصت خیلی خوبی است. دست شیطان هم بسته است و البته گفته‌اند که خود او را مسلط نکنید. چون شما می‌توانید دست او را باز کنید. نه این که کلاً شیطان دست بسته است، در ابتدای کار دست او بسته است. اگر شما بخواهید دست او را باز کنید این یک مطلب دیگری است! ولی در کل دست شیطان بسته است. فرصت خیلی خوبی است!